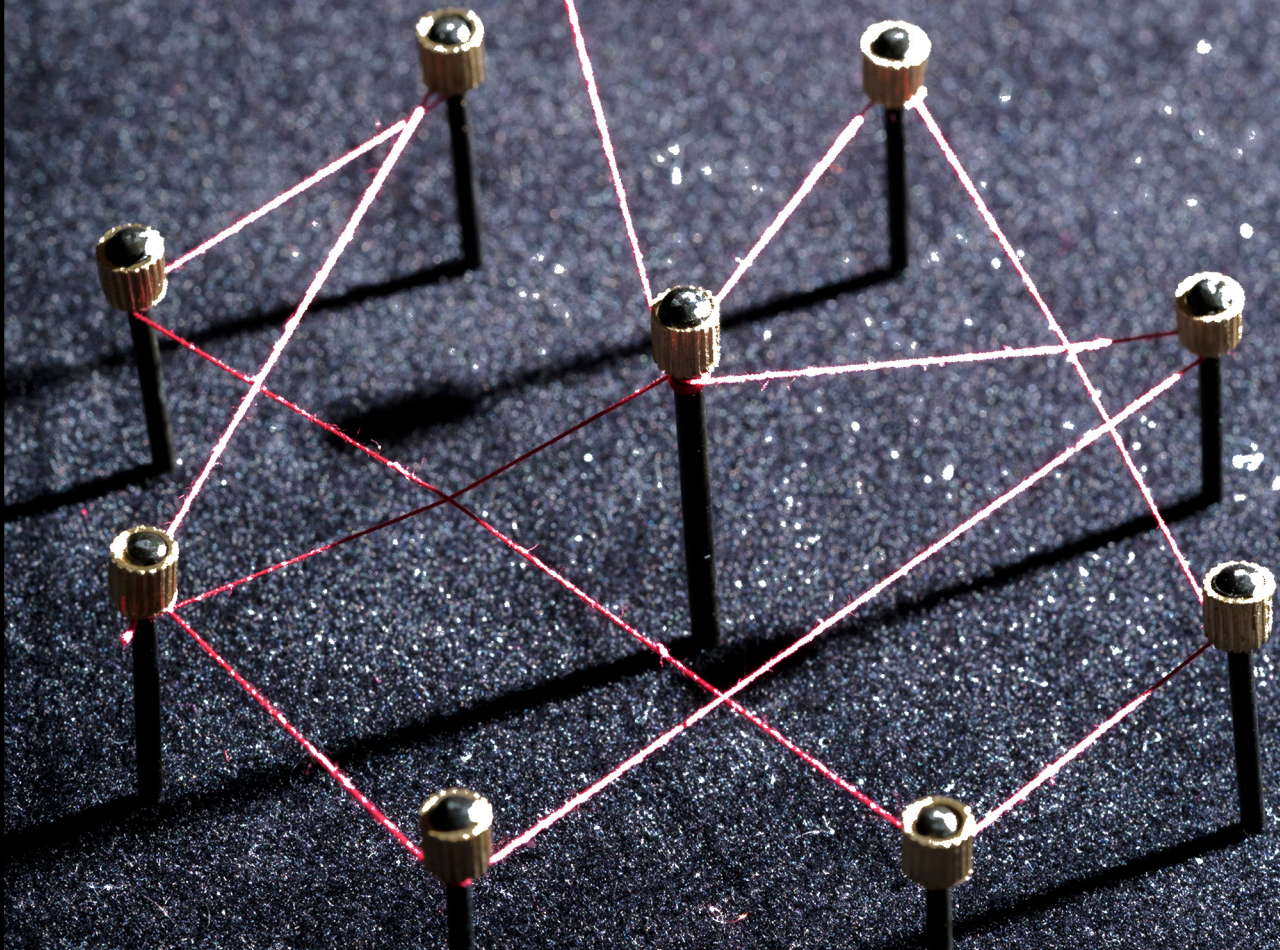


۲۵۷
فلاخن

استبداد بی ساختاری

جوفریمن

ترجمه: حمیدرضا واشقانی فرامانی



استبداد بی ساختاری

جو فریمن

ترجمه: حمیدرضا واشقانی فراهانی

مناپون

یادداشت مترجم^۱:

مدتی پیش حین خواندن ترجمه‌ی مصاحبه‌ای که کارلا برگمن^۲ و نیک مونتگومری^۳ برای انتشار در کتاب «پیکارِ شاد: برساختن مقاومتِ پیش‌رونده در زمانه‌ای مسموم»^۴ و با سیلویا فدیریچی انجام داده‌اند^۵ به اشاره‌ای از فدیریچی به مقاله‌ای از جو فریمن با عنوان استبداد بی‌ساختاری برخوردم. پس از مطالعه‌ی چند پاراگراف اول «استبداد بی‌ساختاری»، متوجه شدم که جستار فریمن فارغ از موضوعات مصداقی، به مسائل مهمی می‌پردازد که ممکن است مطالعه‌ی آن همچنان پس از ۵۰ سال از تاریخ نگارش مفید باشد.

«استبداد بی‌ساختاری» یکی از جستارهای کلیدی درباره‌ی مساله‌ی ساختار و سازماندهی در جنبش زنان آمریکاست. با این‌که فریمن در این جستار مشخصاً به تجارب و مسائل درون این جنبش در برهه‌ی مشخصی از تاریخ آن می‌پردازد،

۱- پاورقی‌های توضیحی از مترجم است.

۲- Carla Bergman

۳- Nick Montgomery

۴- Bergman, C., & Montgomery, N. (2017). *Joyful Militancy: Building Thriving Resistance in Toxic Times*. AK

<https://theanarchistlibrary.org/library/joyful-militancy-bergman-montgomery#toc67> Retrieved from: Press.

۵- برگمن و مونتگومری همچنین وبسایتی با عنوان «پیکار شاد» را اداره می‌کنند.

۶- این مصاحبه توسط فرزانه جلالی‌فر ترجمه و با عنوان «سیاست به مثابه فرآیند دگردیسی» در وبسایت میدان منتشر شده است

این جستار در میان فعالان اجتماعی چه در میدان دانشگاه و چه در میدان جامعه با ارجاعات و واکنش‌های فراوانی روبه‌رو شده است و پس از گذشت قریب به ۵۰ سال از انتشار این جستار، همچنان بحث و گفت‌وگو درباره‌ی آن ادامه دارد.^۷ برای این اقبال و توجه سه دلیل عمده می‌توان برشمرد، نخست آن‌که مساله‌ی سازمان‌دهی و ساختار یکی از مسائل مهم و چالش‌برانگیز جنبش‌های اجتماعی ستم‌ستیز در حوزه‌های گوناگون است که فعالان در عمل با آن دست به‌گریباندند: از یک سو ساختار می‌تواند روابط ستم‌گرانه در گروه را بازتولید یا به نحوی برقرار کنند و از سوی دیگر بدون ساختار به سرانجام رساندن بسیاری از کارها با دشواری روبه‌رو می‌شود. دوم آن‌که مساله‌ی ساختار و سازمان‌دهی، مساله‌ای نیست که بتوان برای آن پاسخی حاضر و آماده در جیب داشت. شرایط، ماهیت و دامنه‌ی اهداف و کنش‌گری، و بستر تاریخی، سیاسی و امنیتی از مولفه‌های مهم در انتخاب‌ها و راهبردهای مرتبط با سازمان‌دهی و تشکیلات هستند. پویایی‌های مرتبط با این موضوعات از لحاظ روشی نیز اهمیت دارند و برخی از آنان در جستار فریمن منعکس شده است. و سوم آن‌که فریمن یکی از نخستین افرادی است که مناسبات مگو و مپرسی را که آگاهانه یا ناآگاهانه در بسیاری از گروه‌های فعالان جریان دارد و نوعی سلسله‌مراتب پنهان ایجاد می‌کند شجاعانه به زبان می‌آورد. او یادآوری می‌کند چه‌طور اگر افراد و جمع‌ها نسبت به تعاملات خود آگاه نباشند و آن را تنظیم نکنند، نه فقط شبکه‌های درهم‌پیچیده‌ی پنهان معانی و ارزش‌ها و بل‌که حتی دوستی‌های ساده و نقطه‌نظرات شخصی افراد درباره‌ی یک‌دیگر می‌تواند اثرات قابل‌توجهی بر گروه و کار گروهی بگذارد. نکته‌ای که باید بر آن پای فشرده، این نیست که فریمن در همه‌ی موارد درست می‌گوید یا مخالفان آن موضعی نابخردانه دارند. اهمیت مقاله‌ی فریمن در این است که او بحثی را باز می‌کند که کم‌اهمیت نیست و فارغ از این که موضع او را تایید و رد کنیم، ضرورت دارد به آن پردازیم.

مثال‌های فریمن مربوط به شرایط مکانی و زمانی مشخصی است و از این حیث نیز لازم به یادآوری است که او با

۷- برای اطلاعات بیشتر از انتقاداتی که از موضع فریمن در این جستار شده است ن.ک به:

- Moore, D. L. (2013). Structurelessness, structure, and queer movements. *WSQ: Women's Studies Quarterly*, 41(3), 257-260. Retrieved from: <https://doi.org/10.1353/wsq.2013.0087>
- Haug, C., & Rucht, D. (2013, January). Structurelessness: An evil or an asset? A case study. In D.D. Porta & D. Rucht (eds.) *Meeting Democracy: Power and Deliberation in Global Justice Movements*. New York, Cambridge University Press (pp. 179-213).
- McQuinn, J. (2002). A Review of The "Tyranny of Structurelessness": An organizationalist repudiation of anarchism. *Anarchy: A Journal of Desire Armed*, 54. Retrieved from: <https://theanarchistlibrary.org/library/jason-mcquinn-a-review-of-the-tyranny-of-structurelessness-an-organizationalist-repudiation-of>
- Levine, C. (1975). *The tyranny of tyranny*. *Black Rose*, No.1, Retrieved from: <http://theanarchistlibrary.org/library/cathy-levine-the-tyranny-of-tyranny>

استفاده از مثال‌ها و ارجاعاتی به فعالیت‌ها و برنامه‌های جنبش‌های رهایی‌بخش زنان، به صورتی انضمامی و عینی بحث خود را پیش می‌برد. به عنوان مثال کلمات و عباراتی مانند آگاهی‌افزایی را نباید به معنای کلی و انتزاعی درک کرد زیرا اشاره به نوع خاصی از جلسات گفت‌وگو دارند.

یادداشت مولف:

اولین بار محتوای متن حاضر طی سخنرانی‌ای در کنفرانسی با فراخوان اتحادیه‌ی حقوق زنان جنوب^۸، که در ماه مه ۱۹۷۰ در پتولا^۹ می‌سی‌سی‌پی، برگزار شد، ارائه گردید. [سپس] برای سالنامه‌ی «یادداشت‌هایی از سال سوم»^{۱۰} به رشته‌ی تحریر درآمد، اما سردبیران از آن استفاده نکردند. بعد از آن، این مکتوب برای نشریات متعددی از جنبش ارسال شد، اما تنها یکی از آن‌ها برای انتشار آن اجازه خواست و بقیه آن را بدون اجازه منتشر کردند. اولین جای انتشار رسمی آن جلد دوم شماره‌ی اول نشریه‌ی موج دوم بود. این همان ویراست اول بود و با نام جورین فریمن منتشر شد. نسخه‌های دیگری در ژورنال جامعه‌شناسی برکلی، جلد ۱۷، سال ۷۳-۱۹۷۲، صفحات ۱۶۵-۱۵۱ و مجله‌ی میز^{۱۱}، جولای ۱۹۷۳ صفحات ۷۸-۷۶ و ۸۹-۸۶ با نام جو فریمن انتشار یافتند. جستار «استبداد [بی‌ساختاری]» در جهان پخش شد و افراد بی‌شماری آن را ویرایش، بازنشر، تکه‌پاره و ترجمه کرده‌اند، معمولاً بدون اجازه یا اطلاع نگارنده. نسخه‌ی پیش رو، ترکیبی از سه نسخه‌ای است که در بالا بدان اشاره شد.

استبداد بی‌ساختاری

در طول سال‌های شکل‌گیری جنبش‌های رهایی‌بخش زنان^{۱۲} تاکید زیادی بر گروه‌های موسوم به بدون رهبر یا بی‌ساختار به مثابه شکل اصلی -اگر نه تنها شکل- سازمان‌یابی می‌شد. منبع این نگرش، واکنشی طبیعی بود علیه ساختارزدگی جامعه‌ای که اغلب ما، خود را در آن گرفتار می‌یافتیم؛ سلطه‌ی اجتناب‌ناپذیر دیگران بر زندگی‌مان که این [ساختارزدگی] به آنان داده بود، و نخبه‌گرایی مداوم چپ‌گرایان و گروه‌های مشابه که بنا بود خودشان علیه این ساختارزدگی

Sothern Female Rights Union-۸

Beulah-۹

۱۰- Notes from the Third Year سومین شماره‌ی سالنامه‌ی فمینیستی رادیکال NOTES که در سال ۱۹۷۱ با مقالاتی درباره‌ی تجاوز، کارگران جنسی، کتاب‌های کودکان، لزبینیسم، ازدواج و... با سردبیری آنه کوئدت و شولامیت فایرستون منتشر شد. نسخه‌ی آنلاین این نشریه از وبسایت کتابخانه‌ی دانشگاه دوک در این لینک قابل دانلود است.

Ms-۱۱

Women's Liberation Movment-۱۲

بجنگند.

با این حال، ایده‌ی «بی‌ساختاری»، خود از تقابلی اصولی با تمایلات [سلطه‌گرانه‌ی] مذکور، به الهه‌ای مقدس استحاله شد. هرچه این واژه زیادتر استفاده شده، بسیار کم‌تر بررسی شده و به بخش ذاتی و بی‌چون و چرای ایدئولوژی [جنبش] رهایی‌بخش زنان بدل شده است. در تکامل اولیه‌ی جنبش، این موضوع اهمیت چندانی نداشت. جنبش در ابتدا هدف و روش اصلی خود را آگاهی‌افزایی تعریف کرده بود و [به عنوان مثال] گروه‌های رپ «بی‌ساختار»^{۱۳} وسیله‌ای خوب برای این هدف بود. باری به هر جهت بودن و غیررسمی بودن آن گروه‌ها، مشوق مشارکت در بحث و جَوّ حمایت‌گرانه‌شان محرک آگاهی شخصی بود. اگر چیزی عینی‌تر از این آگاهی شخصی از این گروه‌ها منتج نشده باشد هم چندان مهم نیست، زیرا که هدف‌شان در واقع فرای این هم نبود.

مشکلات بنیادی زمانی آشکار شد که گروه‌های رپ همه‌ی امکانات [ایده‌ی] آگاهی‌افزایی را استفاده و تصمیم گرفتند کار مشخص‌تری انجام دهند. در این نقطه، اکثراً سرخورده شدند، زیرا اغلب گروه‌ها زمانی که ماموریتشان را عوض کردند، تمایلی به تغییر ساختارشان نداشتند. زنان بدون فهم محدودیت‌های کاربرد ایده‌ی «بی‌ساختاری»، کاملاً آن را پذیرفته بودند. در نتیجه‌ی باور چشم‌بسته به این که هر وسیله‌ای جز بی‌ساختاری، احتمال دارد ستم‌گرانه باشد، مردمانی سعی می‌کنند از ایده‌ی «بی‌ساختاری» و تبادل بحث غیررسمی برای اهدافی نامشروع استفاده کنند. اگر جنبش بخواهد از این مراحل ابتدایی تکامل فراتر برود، باید خود را از شر برخی پیش‌داوری‌ها درباره‌ی سازمان و ساختار خلاص کند. در مورد این دو هیچ‌چیز ذاتاً شری وجود ندارد. هر دو می‌توانند مورد سوءاستفاده قرار گیرند و اغلب می‌گیرند، اما کنار گذاشتن‌شان، به دلیل این که مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند، محروم کردن خودمان از ابزارهایی ضروری برای تکامل است. [ابتدا] باید بفهمیم که چرا بی‌ساختاری به کار نمی‌آید.

۱۳- این گروه‌ها توسط نسل جدید فعالان شکل گرفتند و بر خلاف نسل قبل که به هویت فردی و زندگی فردی اهمیت زیادی نمی‌داد، یکی از دغدغه‌هایشان توجه به «خود» به مثابه سوژه‌های سیاسی بود. ایجاد این گروه‌ها که مختص زنان بود، نه فقط فضایی برای خودبیان‌گری، هم‌رسانی تجارب و گفت‌وگو ایجاد کرد بل که زمینه‌ساز برآمدن نظریه‌های سیاسی جدیدتر در مورد پیوند فرد و جمع در کنش‌گری سیاسی نیز شد. اطلاعات بیشتری در این‌جا موجود است:

- Doeneka, M. M. (1972). *The women's liberation movement and identity change: an urban pilot study*. Portland State University. Retrieved from: https://pdxscholar.library.pdx.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1956&context=open_access_etds

- Kravetz, D. (1978). Consciousness-Raising Groups in the 1970's. *Psychology of Women Quarterly*, 3(2), 168-186. Retrieved from: <https://doi.org/10.1111/j.1471-6402.1978.tb00532.x>

ساختار رسمی و غیررسمی

برخلاف آنچه که دلمان می‌خواهد باور کنیم، چیزی به عنوان گروه بی‌ساختار وجود ندارد. هر گروهی از مردم که با هر ماهیتی و برای هر مدت زمانی و هر هدفی دورهم جمع شوند، به ناچار و به نحوی، ساختار را به خود می‌گیرند. ساختار می‌تواند منعطف باشد؛ در طول زمان تغییر کند؛ و وظایف، قدرت و منابع را به صورت برابر یا نابرابر میان اعضای گروه توزیع کند. اما فارغ از این که افرادِ درگیر چه توانایی‌ها، شخصیت و مقاصدی داشته باشند، شکل می‌گیرد. همین که ما افرادی با استعدادها، امیال و پیشینه‌های متفاوتی هستیم، این را ناگزیر می‌کند. تنها اگر از ارتباط یا تعامل بر هر مبنایی، هر چه که باشد، اجتناب کنیم، می‌توانیم به بی‌ساختاری نزدیک شویم، که این هم البته سرشت یک گروه انسانی نیست.

سرودست شکستن برای گروهی بی‌ساختار، به همان اندازه مفید و فریب‌ناست که اخبار «واقعی»، علوم اجتماعی «بی‌طرف» یا اقتصاد «آزاد». گروه مطلقاً آزاد^{۱۴} همان قدر واقعی است که اقتصاد مطلقاً آزاد، همان ایده‌ای که پوششی‌ست برای قدرت‌مندان و خوش‌شانس‌ها تا هژمونی بی‌چون و چرای خود را بر دیگران اعمال کنند. این هژمونی به راحتی اعمال می‌شود زیرا که ایده‌ی «بی‌ساختاری» فقط از شکل‌گیری ساختار رسمی جلوگیری می‌کند، نه ساختار غیررسمی. به همین سیاق، ایده‌ی اقتصاد مطلقاً آزاد، مانع کنترل قدرت‌مندان اقتصادی بر دست‌مزدها، قیمت‌ها و توزیع کالاها نمی‌شود، بل که فقط جلوی دولت را در انجام این کارها می‌گیرد. از همین رو، «بی‌ساختاری» تبدیل به شیوه‌ای برای استتار قدرت می‌شود، و در جنبش‌های رهایی‌بخش زنان معمولاً با تمام قوا توسط قدرت‌مندترین‌ها (چه از قدرت‌شان آگاه باشند، چه نباشند) ترویج می‌شود. مادام که ساختار گروه غیررسمی باشد، قواعد تصمیم‌سازی تنها برای عده‌ای روشن است و آگاهی از [سازوکار اعمال] قدرت در انحصار آن‌هایی‌ست که از این قواعد مطلع‌اند. آنان که از این قواعد مطلع نیستند و انتخاب نشده‌اند تا [در قدرت] سهیم باشند، باید در خُماری بمانند یا از توهمی شکاکانه رنج ببرند [زیرا] چیزهایی در حال اتفاق افتادن است که پاک از آن بی‌اطلاعند.

برای این‌که در یک گروه هر کس فرصتِ درگیر شدن و مشارکت در فعالیت‌ها را داشته باشد، ساختار باید روشن باشد، نه پنهان. قواعد تصمیم‌گیری باید برای همه باز و در دسترس باشد و این تنها زمانی ممکن است که این قواعد رسمیت یابند. این البته بدان معنا نیست که رسمیت یافتن یک ساختار، ساختار غیررسمی را از میان برمی‌دارد. اغلب

۱۴- Laissez faire عبارتی فرانسوی است به معنای «رها کنید» و از پاسخ یکی از نمایندگانِ تجار فرانسوی به ژان باپتیست کولبر، وزیر اقتصاد فرانسه از ۱۶۶۱ تا ۱۶۸۳، برگرفته شده است. باپتیست در جلسه‌ای از تجار پرسیده بود دولت چگونه می‌تواند به شما کمک کند و یکی از تجار در پاسخ می‌گوید رها کنید. این عبارت به عنوان استعاره‌ای از اقتصادی که دولت هیچ مداخله‌ای در آن ندارد به کار می‌رود.

این اتفاق نمی‌افتد. اما [این رسمی شدن] در چیرگی ساختار غیررسمی اختلال ایجاد می‌کند و به افرادِ درگیر، حتی اگر آزادانه عهده‌دارِ نیازی از گروه هم نشده باشند [که خود امکانی اولیه برای تسهیم قدرت است]^{۱۵}، ابزاری برای مقابله می‌دهد. «بی‌ساختاری» از نظر سازمانی ناممکن است. ما فقط می‌توانیم درباره‌ی این که گروهی با ساختار رسمی داشته باشیم یا نه تصمیم‌گیری کنیم، نه داشتنِ ساختار یا بی‌ساختاری. بنابراین در ادامه‌ی متن واژه‌ی بی‌ساختار فقط برای اشاره به ایده‌ای که بازفایمی می‌کند استفاده می‌شود، [یعنی] واژه‌ی بدونِ ساختار/بی‌ساختار به گروه‌هایی اشاره دارد که آگاهانه، ساختار [رسمی] مشخصی به خود نگرفته‌اند. ساختارمند/دارای ساختار نیز اشاره به آن گروه‌هایی دارد که [آگاهانه] ساختاری دارند. گروهی ساختارمند، همیشه ساختاری رسمی دارد و ممکن است ساختاری غیررسمی یا پنهان نیز داشته باشد. همین ساختار غیررسمی، خصوصاً در گروه‌های بدون ساختار، بستری برای نخبگان می‌سازد

ماهیت نخبه‌گرایی

نخبه‌گرا شاید واژه‌ای باشد که در جنبش‌های رهایی‌بخش زنان مورد بیش‌ترین سوءاستفاده‌ها قرار گرفته است. این واژه همان قدر و به همان دلیل که واژه‌ی پینکو^{۱۶} در دهه‌ی ۵۰ [میلادی] استفاده می‌شد، به کار رفته است، اما ندرتاً به درستی. با این که ویژگی‌های شخصی و فعالیت‌های آن‌ها که این واژه درباره‌شان استفاده می‌شود می‌تواند بسیار متفاوت باشد، در جنبش اطلاق آن بر افراد رواج دارد؛ [اما] یک فرد به مثابه یک فرد، هرگز نمی‌تواند نخبه‌گرا باشد، زیرا که کاربرد درست این واژه مربوط به گروه است. هر شخصی، فارغ از این که چه قدر ممکن است معروف باشد، هرگز به تنهایی نمی‌تواند یک نخبه باشد.

در صورت درستش، واژه‌ی نخبه به گروهی کوچک از انسان‌ها اشاره می‌کند که بر گروهی بزرگ‌تر که خود عضوی از آن هستند تفوق دارد، معمولاً بدون پذیرش مسئولیت مستقیم در قبال آن گروه بزرگ‌تر و اغلب بدون آگاهی و رضایت آن گروه [بزرگ‌تر]. یک شخص زمانی نخبه‌گرا می‌شود که بخشی از این گروه کوچک یا مدافع ضوابط آن باشد، چه معروف باشد، چه کاملاً گم‌نام. معروفیت^{۱۷}، تعریف نخبه‌گرایی نیست. موذی‌ترین گروه‌های نخبه، توسط کسانی اداره می‌شوند که عموم مردم نمی‌شناسندشان. نخبه‌گراهای باهوش اغلب آن قدر عقلشان می‌رسد که به خودشان اجازه

۱۵- نگارنده در این جا اشاره به این نکته دارد که تقسیم آزادانه‌ی کار و مسئولیت در گروه می‌تواند ظرفیتی برای تسهیم قدرت ایجاد کند، اما اگر حتی در گروهی این تقسیم کار اتفاق نیافتاده باشد، وجود ساختار می‌تواند ابزاری فراهم کند و به جای تقسیم کار برای تسهیم قدرت، ایجاد ظرفیت کند.

۱۶- Pinko واژه‌ای تحقیرآمیز برای خطاب کردن چپ‌گرایان. در زبان فارسی راست‌گرایان از کلماتی مانند چپول استفاده می‌کنند

۱۷- Notoriety معروفیتی که معمولاً با میزانی از بدنامی همراه است.

ندهند معروف شوند؛ زیرا اگر معروف می‌شوند، زیر ذره‌بین می‌روند و صورتک پنهان‌کننده‌ی قدرتشان برمی‌افتد. غیررسمی بودن [روابط] نخبگان، دلیلی بر پنهان بودن‌شان نیست. در هر نشستِ گروهی کوچکی، هر کسی که چشم و گوش حساس داشته باشد، می‌تواند بگوید چه کسی بر چه کسی اثرگذار است. اعضای گروه دوستان در مقایسه با دیگران، بیشتر با هم در ارتباط هستند. آن‌ها [به یک‌دیگر] با دقت بیش‌تری گوش می‌دهند و کم‌تر وسط حرف هم می‌پزند. آن‌ها نقطه‌نظرات هم را تکرار می‌کنند و می‌پذیرند. این خودی‌ها، با «غیرخودی‌ها/دیگران» مخالفت می‌کنند یا نادیده‌شان می‌گیرند. موافقتِ «غیرخودی‌ها» در تصمیم‌سازی‌ها ضرورت ندارد، اما آن‌ها مجبورند با «خودی‌ها» خوب باشند. البته که این خط‌کشی به این دقتی که ترسیم کردم و وحی منزل نیست، بلکه ظرایف کنش متقابل است. با این حال، این موضوع قابل تشخیص است و اثرات خود را دارد. همین که فردی بداند مهم است با چه کسی باید پیش از تصمیم‌گیری [موضوعی را] طرح کند و رخصت از چه کسی به منزله‌ی مهر تایید است، خواهد دانست که چه کسی امور را پیش می‌برد.

نخبگان، گروهی دسیسه‌گر و سرّی نیستند. به ندرت گروهی کوچک گرد هم می‌آیند و برای اهداف خود آگاهانه سعی می‌کنند بر گروه بزرگ‌تر تفوق یابند. نخبه‌گرایان نه چیزی بیش‌تر یا کم‌تر از گروهی از دوستان هستند که به حسب اتفاق در فعالیت‌هایی سیاسی هم مشارکت می‌کنند. چه بسا آن‌ها، [هر یک به نوبه‌ی خود]، رفاقت‌هایشان را حفظ کنند، فارغ از این‌که درگیر فعالیت‌های سیاسی باشند و چه بسا فعالیت‌های سیاسی‌شان را حفظ کنند، فارغ از این‌که رفاقت‌هایشان را حفظ کنند. هم‌زمانی این دو پدیدار است که در هر گروهی، دسته‌ی نخبگان را می‌سازد و شکستش را دشوار می‌کند.

این گروه‌های دوستی به مثابه شبکه‌ای ارتباطی خارج از هر کانال ارتباطی ضابطه‌مند، که در گروه تعیین شده، عمل می‌کنند و اگر هیچ کانالی تعیین نشده باشد، به عنوان تنها شبکه‌ی ارتباطی عمل خواهند کرد. افراد درگیر در این شبکه‌ها، از افرادی که درگیر این شبکه‌ها نیستند، قدرت بیش‌تری در گروه دارند، زیرا آن‌ها که دوست هستند معمولاً ارزش‌ها و جهت‌گیری‌هایی مشترک دارند، چون موقعی که قرار است تصمیمی مشترک گرفته شود با یک‌دیگر می‌جوشند و گفت‌وگو و مشورت می‌کنند. و البته کم‌تر گروهی وجود دارد که از طریق دوستی‌های شکل‌گرفته در آن، برخی شبکه‌های غیررسمی ارتباطی را ایجاد نکند.

برخی گروه‌ها، بسته به اندازه‌شان، ممکن است با بیش از یکی از این شبکه‌های غیررسمی ارتباطی داشته باشند. حتی شبکه‌ها ممکن است هم‌پوشانی داشته باشند. در یک گروه بی‌ساختار، زمانی که فقط یکی از این شبکه‌ها وجود داشته باشد، این شبکه، نخبگان گروه خواهند بود، چه اعضای آن بخواهند که نخبگان باشند، چه نخواهند. در

گروهی دارای ساختار، اگر این شبکه تنها شبکه از این دست باشد، بسته به ترکیب خود و نوع ساختار رسمی ممکن است اعضای آن دسته‌ی نخبگان باشند یا نباشند. اگر دو یا بیش‌تر از این شبکه‌های دوستی وجود داشته باشند، ممکن است برای کسب قدرت در گروه رقابت و جناح ایجاد کنند، یا یکی آگاهانه از رقابت کنار بکشد و اجازه دهد گروه باقی‌مانده دسته‌ی نخبگان باشند. در گروهی ساختارمند، دو یا چند شبکه‌ی این‌چنینی دوستان، معمولاً با هم سر قدرت رسمی رقابت می‌کنند. معمولاً این سالم‌ترین موقعیت است. اعضای دیگر در موقعیت انتخاب میان دو رقیب خواهند بود و می‌توانند از گروهی که با آن موقتاً متحد شده‌اند، مطالباتی داشته باشند.

چون گروه‌های جنبش هیچ تصمیم ملموسی درباره‌ی این‌که چه کسی بینشان قدرت را در دست داشته باشد نگرفته‌اند، معیارهای گوناگونی در سطح کشور مورد استفاده قرار گرفته است. از آن‌جا که در طول زمان جنبش تغییر کرده است، تأهل کم‌تر و کم‌تر معیاری عام برای مشارکت فعال شده است، با این حال، همه‌ی نخبگان رسمی همچنان استانداردهایی ایجاد می‌کنند که بر اساس آن‌ها تنها زنانی که ویژگی‌های مادی و شخصی خاصی دارند می‌توانند عضو آن شوند. این استانداردها غالباً شامل این موارد می‌شوند: خاستگاه طبقه‌متوسطی (علی‌رغم لفاظی‌ها درباره‌ی پیوند با طبقه‌ی کارگر)، متأهل بودن، مجرد اما در هم‌باشی بودن، هم‌جنس‌خواهی یا تظاهر به آن، بین ۲۰ تا ۳۰ سال سن داشتن، دانشگاه رفته بودن یا حداقل داشتن پیشینه‌ی دانشگاهی، به روز بودن اما نه خیلی زیاد، داشتن خط یا هویت «رادیکال»، داشتن ویژگی‌های شخصیتی «زنانه» مشخص مانند آداب‌دانی، خوش‌پوشی (چه رسمی، چه اسپرت) و... همچنین برخی ویژگی‌ها هم هستند که تقریباً همیشه برچسب «نچسبی» بر فرد می‌زنند که نباید به آن‌ها متصف بود و شامل این موارد است: زیادی پیر بودن، داشتن کار تمام‌وقت (خصوصاً اگر فرد کاملاً خود را وقف آن کرده باشد)، مبادی آداب نبودن، علناً مجرد بودن (مثلاً نه هم‌جنس‌خواهی، نه دگرجنس‌خواهی).^{۱۸}

معیارهای دیگری نیز می‌تواند وجود داشته باشد، اما همگی مضمونی مشترک دارند. در همه‌ی گروه‌های غیررسمی

۱۸- معیارها تابعی از روندهای تاریخی و فرهنگی و اجتماعی هستند و می‌توانند با گذر زمان تغییر کنند. همچنین معیارها معمولاً به نوعی مرتبط با آن ایده‌ها، موضوعات کاری و ارزش‌های کلی‌ای است که یک گروه می‌تواند داشته باشد. از این حیث در گروه‌هایی که بخشی از جنبش دانشجویی یا حقوق اقلیت‌ها یا کودکان هستند، ناگفته پیداست که معیارها متفاوت خواهند بود. مثلاً در جنبش‌های دانشجویی، دانشجویان دانشگاه‌هایی که در نظام آموزشی مهم‌تر شمرده می‌شوند یا دانشگاه‌های اصلی کشور ممکن است نقش کلیدی‌تری داشته باشند. همچنین گفتارهای غالب در یک حوزه می‌تواند به برخی از ارزش‌های شکلی جهت‌دهی کند. به عنوان مثال در حوزه‌ی کودکان به علت این‌که گفتارهای غالب در مواجهه با دوران کودکی، گفتارهای روان‌شناسانه‌اند، داشتن مدرک تحصیلی (به مثابه یک ارزش شکلی) در رشته‌ی روانشناسی ارزش‌مندتر از مدرک تحصیلی در اقتصاد یا علوم اجتماعی قلمداد شود. علاوه بر این اگر به سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی و مردمی نیز بنگریم می‌بینیم که میان افراد فعال در یک بخش معمولاً خرده‌فرهنگی خاص آن بخش شکل می‌گیرد. همه‌ی این‌ها مسائلی هستند که می‌تواند در روابط و مناسبات یک جنبش در سطح کلان‌تر و روابط میان اعضای گروه و افراد تازه‌وارد در سطح خردتر اثرگذار باشند.

نخبگان، ویژگی‌های شخصیتی پیش‌شرط مشارکت در هر یک از گروه‌های نخبگان جنبش -و از همین جهت بهره‌مندی از قدرت- و مربوط به پیشینه، شخصیت و اختصاص زمان است. این معیارها شامل لیاقت‌های فرد، علقه به فمینیسم، استعدادها یا نقش‌آفرینی بالقوه‌ای که فرد می‌تواند در جنبش داشته باشد، نیست. معیارهای پاراگراف قبل برای دوست پیدا کردن به کار فرد می‌آیند. [درحالی‌که] معیارهای دسته‌ی اخیر آن‌هایی هستند که جنبش یا سازمانی برای تأثیرگذاری سیاسی از آن‌ها بهره می‌برد.

گرچه موضع واکاوی من درباره‌ی فرآیند شکل‌گیری نخبگان در گروه‌های کوچک موضعی انتقادی است، اما از این حیث بیان شده که این ساختارهای غیررسمی اجتناب‌ناپذیرند، نه این‌که الزاماً بد هستند. این ساختارهای غیررسمی می‌توانند کارکردهای به‌دردبخوری داشته باشند. اما فقط گروه‌های بدون ساختار [رسمی] هستند که کاملاً توسط این ساختارهای غیررسمی اداره می‌شوند. زمانی که نخبگان غیررسمی با اسطوره‌ی «بی‌ساختاری» ترکیب می‌شوند، هیچ تقلایی برای محدود کردن قدرت [موفق] نمی‌شود و استفاده از قدرت، غیرمسئولانه می‌شود.

این موضوع دو پی‌آمد منفی بالقوه دارد که باید نسبت به آن هشیار باشیم. اولی این است که ساختار غیررسمی تصمیم‌گیری، گعده‌ای خواهد شد: جمعی که افراد در آن به هم‌تایان خود گوش می‌دهند، چون از هم خوششان می‌آید، نه این‌که چون هم‌تایشان حرف مهمی می‌زند. مادام که جنبش کار مهمی انجام نمی‌دهد، این موضوع چندان مهم نیست. اما اگر قرار باشد که رشد جنبش در مرحله‌ای ابتدایی متوقف نشود، این روند باید عوض شود. دو دیگر این‌که این ساختارهای غیررسمی به کلی به این‌که در برابر گروه مسئول باشند، الزامی نخواهند داشت. قدرت [به صورت رسمی] به نخبگان داده نشده است؛ و بنابراین نمی‌توان آن را از آنان گرفت. تأثیر آن‌ها [بر گروه] ناشی از کاری که برای گروه انجام می‌دهند نیست، بنابراین گروه نمی‌تواند مستقیماً بر آن‌ها تأثیری بگذارد. این ضرورتاً ساختار غیررسمی را غیرمسئولانه نمی‌کند، چه بسا آنان که نگران حفظ نفوذ خود هستند معمولاً سعی می‌کنند مسئولیت‌پذیر باشند. [از این‌رو،] گروه نمی‌تواند نخبگان را مسئولیت‌پذیر کند، بل‌که مسئولیت‌پذیری نخبگان تابعی از منافع خودشان خواهد بود.

سیستم «ستاره‌ای»

«ایده‌ی بی‌ساختاری» سیستمی «ستاره‌ای» خلق کرده است. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که از گروه‌های سیاسی انتظار دارد تصمیماتی بگیرند و افرادی را انتخاب کنند تا آن تصمیمات را به عموم مردم اعلام کنند. مردم و رسانه‌ها اصلاً نمی‌خواهد بدانند که با چه سازوکاری می‌شود از حرفِ فَرَد-فَرَد زنان، [کلیت نظرات] زنان را فهم کرد؛ بل‌که

می‌خواهند بدانند «گروه» چه فکر می‌کند. تا الآن تنها سه روش برای تعیین دیدگاه گروهی انبوه ایجاد شده است: رای‌گیری یا فراندوم، پیمایش افکار عمومی با پرسش‌نامه و انتخاب افراد سخن‌گوی گروه در گردهم‌آیی‌ای که صلاحیت انتخابات دارد. جنبش‌رهایی‌بخش زنان از هیچ‌یک از این روش‌ها برای برقراری ارتباط با عموم استفاده نکرده است. نه جنبش به مثابه یک کل و نه اکثر گروه‌های پرشمار آن ابزاری برای بازگو کردن مواضعشان درباره‌ی مسائل گوناگون تعیین نکرده‌اند. اما مردم برای یافتن سخن‌گویان [توسط رسانه‌ها] شرطی شده‌اند.

با این‌که جنبش از روی آگاهی سخن‌گویانی انتخاب نکرده است، زنان بسیاری در آن بالیده‌اند که به دلایل مختلفی چشم افکار عمومی را گرفته‌اند. این زنان [الزاماً] هیچ گروه یا دیدگاه شناخته‌شده‌ای را نمایندگی نمی‌کنند و از این مطلع هستند و اغلب همین را هم ابزار می‌کنند. اما از آن‌جا که هیچ سخن‌گو یا جمع تصمیم‌ساز رسمی‌ای وجود ندارد که رسانه‌ها هنگام نیاز به اطلاع از موضع جنبش درباره‌ی موضوعی، با آن مصاحبه کنند، این زنان، سخن‌گویان جنبش شناخته می‌شوند. بنابراین چه خودشان بخواهند یا نخواهند و چه جنبش خوشش بیاید یا نیاید، خودبه‌خود این زنان مورد توجه عموم، موقعیت سخن‌گو خواهند یافت.

این یکی از سرچشمه‌های حس دوگانه‌ای است که نسبت به زنانی که برچسب «ستاره» خورده‌اند، وجود دارد زیرا که توسط زنان جنبش برای نمایندگی دیدگاه‌های جنبش انتخاب نشده‌اند و وقتی این ستاره‌ها از طرف رسانه‌ها بدل به سخن‌گوی جنبش می‌شوند، منفور می‌شوند.

سیستم «ستاره‌ای»، هم برای جنبش و هم برای زنانی که برچسب ستاره خورده‌اند، پیامدهای منفی متعددی دارد. اول آن‌که چون جنبش آنان را به سمت سخن‌گو انتخاب نکرده است، نمی‌تواند آنان را عزل کند. آنان را رسانه‌ها برگزیده‌اند و فقط رسانه‌ها هستند که می‌توانند تصمیم بگیرند [دیگر] به آن‌ها گوش نکنند. مادام که رسانه‌ها هیچ جایگزین رسمی‌ای برای رجوع به مواضع رسمی جنبش ندارند، دنبال «ستاره» خواهند گشت. و تا زمانی‌که جنبش کلاً اعتقادی به داشتن نمایندگانی نداشته باشد، هیچ کنترلی بر انتخاب نمایندگان در جامعه نخواهد داشت. دوم آن‌که زنانی که در موقعیت «ستاره» بودن قرار گرفته‌اند، اغلب خود را به شکلی گریزناپذیر و باطل مورد حمله‌ی خواهرانشان می‌بینند. این موضوع آورده‌ای برای جنبش ندارد و برای افرادی که درگیر آن هستند مخرب و دردناک است. چنین حملاتی یا باعث می‌شود این زنان جنبش را ترک کنند - و اغلب به صورت تلخی منزوی شوند - یا احساس مسئولیت خود را در قبال «خواهرانشان» از دست بدهند. چنین فردی شاید میزانی از وفاداری را - با تعریف کلی‌اش - به جنبش حفظ کند، اما دیگر پذیرای مصائب زنان جنبش نیست. هیچ‌کس نمی‌تواند در قبال آنان که چنین رنجی را به او تحمیل کرده‌اند، حس مسئولیت داشته باشد، مگر آن‌که خودآزاری داشته باشد و این زنان معمولاً قوی‌تر از آن هستند که زیر فشارهای

شخصی [برای مسئولیت‌پذیری در قبال مصائب خواهرانشان] خم شوند. از همین رو این واکنش به سیستم «ستاره‌ای» به شدت نوعی از مسئولیت‌ناپذیری فردی را تشویق می‌کند که جنبش [عمومی] در تعارض با آن است. با استحالتهی خواهر به ستاره، جنبش هر کنترلی که ممکن است بر عملکرد فرد [ستاره‌شده] داشته باشد از دست می‌دهد و همچنین، دست آن فرد برای هر اقدام خودمدارانه‌ای، که متهم به آن بود، باز خواهد شد.

ناتوانی سیاسی

گروه‌های بدون ساختار شاید برای ترغیب زنان به سخن گفتن درباره‌ی زندگی‌شان بسیار موثر باشند؛ اما برای انجام کار نه. این گروه‌ها زمانی که افراد از «صرفاً حرف زدن» خسته می‌شوند و می‌خواهند کار بیش‌تری انجام دهند، به روغن‌سوزی می‌افتند، مگر آن‌که شکل کارشان را عوض کنند. گاهی، ساختار غیررسمی‌رشدیافته‌ی گروه با نیاز موجود گروه انطباق دارد، تا آن‌جا که این ذهنیت را ایجاد می‌کند که گروه بی‌ساختار «کار می‌کند». اما در اصل از روی خوش‌شانسی است که گروه ساختاری [غیررسمی] را شکل داده که دقیقاً منطبق با [الزامات] انجام پروژه‌های خاص است.

با این‌که کار در چنین گروهی تجربه‌ای جذاب است، تکرار آن نیز نادر و بسیار دشوار است. تقریباً وجود ۴ شرط زیر در چنین گروهی [برای انجام کاری موفق] اجتناب‌ناپذیر است:

۱- ماموریت‌محور است. کارکرد آن بسیار محدود و خاص است، مانند برگزاری کنفرانس یا انتشار روزنامه. در واقع این ماموریت است که ساختار را تعیین می‌کند. این ماموریت مشخص می‌کند که چه فعالیت‌هایی و در چه زمانی باید انجام شوند. این ماموریت راهنمایی فراهم می‌کند که افراد از طریق آن می‌توانند اقدامات خود را داوری و برای اقدامات آتی برنامه‌ریزی کنند.

۲- نسبتاً کوچک و همگن است. همگنی لازمی تضمین وجود «زبانی مشترک» برای «تعامل» میان مشارکت‌کنندگان است. افرادی با پیشینه‌ی بسیار متنوع بر غنای گروه‌های آگاهی‌افزایی که در آن افراد می‌توانند از تجارب یک‌دیگر بیاموزند، می‌افزایند. اما تنوع بیش‌ازحد در گروهی ماموریت‌محور تنها بدین معناست که افراد مدام دچار سوءتفاهم با یک‌دیگر می‌شوند. چنین افراد متفاوتی، گفتارها و رفتارها را متفاوت تفسیر می‌کنند. آن‌ها انتظارات متفاوتی از رفتار یک‌دیگر دارند و نتایج را بر اساس معیارهای متفاوتی داوری می‌کنند. اگر همه یک‌دیگر را به اندازه‌ای بشناسند که اختلافات ظریف را درک کنند، این تفاوت‌ها هم‌زیستی خواهند یافت. اما این تفاوت‌ها معمولاً منجر به سردرگمی و ساعت‌های بی‌پایانِ مصروفِ حل اختلاف‌هایی خواهند شد که هیچ‌کس فکرش را هم نمی‌کرد سر باز کنند.

۳- درجه‌ی بالایی از ارتباط دارد. اطلاعات باید به همه منتقل شده و نظرات بررسی، کار تقسیم و مشارکت در تصمیمات مربوطه تضمین شود. این تنها زمانی ممکن است که گروه کوچک باشد و افراد عملاً هنگام انجام مراحل کلیدی ماموریت با هم زندگی کنند. نیازی به گفتن ندارد که با افزایش تعداد مشارکت‌کنندگان، تعداد تعاملات لازم برای درگیر کردن همه تصاعدی افزایش می‌یابد. این امر به ناچار تعداد مشارکت‌کنندگان را به [حدود] ۵ نفر محدود یا برخی را از مشارکت در برخی تصمیمات محروم می‌کند. گروه‌های موفق ۱۰ تا ۱۵ نفره هم می‌توانند وجود داشته باشند، اما فقط به شرطی که در عمل متشکل از چند زیرگروه باشند که هر یک بخش‌های خاصی از ماموریت را انجام می‌دهد و اعضایشان با یکدیگر هم‌پوشانی دارند تا انتقال اطلاعات به همه درباره‌ی آن‌چه هر زیرگروه انجام می‌دهد به آسانی ممکن باشد.^{۱۹}

۴- میزان کمی از تخصصی شدن مهارت‌ها وجود دارد. همه مجبور نیستند که بتوانند هر کاری را انجام دهند، اما انجام هر کاری باید برای بیش از یک نفر ممکن باشد. بنابراین حضور هیچ‌کس کلیدی نیست و تا میزانی مشخص افراد قابل جایگزینی هستند.

با این‌که این شرایط می‌توانند از روی خوش‌شانسی در گروه‌های کوچک محقق شوند، اما این امر در گروه‌های بزرگ ممکن نیست. در نتیجه، از آن‌جا که جنبش بزرگ‌تر در اغلب شهرها مثل همین گروه‌های بحث و گفت‌وگوی جدا از هم، ساختار نیافته است، در انجام برخی ماموریت‌ها هم چندان از این گروه‌های تک مؤثرتر نیست. ساختار غیررسمی به ندرت افراد را به میزان کافی با هم در تماس قرار می‌دهد یا گرد هم می‌آورد که بتوانند مؤثر عمل کنند. بنابراین جنبش، هیاهویی زیاد و دست‌آوردهایی محدود تولید می‌کند. شوربختانه، تبعات همه‌ی این هیاهوها به اندازه‌ی دست‌آوردها و کم‌ضرر نیست و خود جنبش را قربانی می‌کند.

برخی گروه‌ها که افراد زیادی را درگیر نکرده‌اند و در مقیاسی محدود عمل می‌کنند، خود را در قالب گروه‌های اقدام محلی سامان داده‌اند. اما این قالب فعالیت‌های جنبش را در سطحی محلی محدود می‌کند و فعالیت‌ها نمی‌توانند در سطحی منطقه‌ای یا ملی انجام شوند. همچنین برای داشتن کارکردی مناسب، گروه‌ها معمولاً مجبورند خود را به

۱۹- البته این منوط به آن است که نخبگان خود زیرگروهی نداشته باشند که اکثرشان در آن جمع باشند و در عین حال در زیرگروه‌های دیگر نیز افرادی داشته باشند. در چنین وضعیتی به جای آن‌که زیرگروه‌هایی با میزان مشارکت نسبتاً یک‌سان شکل بگیرند، یک یا دو زیرگروه بدل به زیرگروه‌های قدرت‌مند و مهم و باقی زیرگروه‌ها تبدیل به زیرگروه‌هایی حاشیه‌ای می‌شوند که خرده‌کاری‌هایی که عموماً اهمیتی به آن داده نمی‌شود به آنان سپرده می‌شود. اگر اهمیت کار این زیرگروه‌های حاشیه‌ای درک هم شود، معمولاً در تصمیم‌سازی‌ها و بهره بردن از دست‌آوردها، موقعیتی برابر و مؤثر به اندازه‌ی زیرگروهی که نخبگان دارند، نخواهد بود. همچنین در موارد وجود اختلاف نظری در یک زیرگروه که تصمیم‌گیری در گروه را ضروری می‌کند، نخبگان به راحتی می‌توانند موضع خود را بر دیگران چیره کنند.

همان گروه دوستانی که از ابتدا کار را پیش می‌برد محدود کنند. این بسیاری از زنان را از مشارکت محروم می‌کند. مادام که تنها راه مشارکت زنان در جنبش از عضویت در گروهی کوچک می‌گذرد، افرادی که خارج از گروه‌ها هستند، آشکارا از فرصت مشارکت برخوردار نخواهند بود. تا زمانی که گروه‌های دوستی ابزار اصلی فعالیت سازمانی هستند، نخبه‌گرایی نهادینه می‌شود.

در گروه‌هایی که امکان ایجاد پروژه‌های محلی برای اقدام را ندارند، صرف باهم بودن بدل به دلیل باهم بودن می‌شود. زمانی که گروهی ماموریتی مشخص ندارد (و آگاهی‌افزایی خود یک ماموریت است)، افراد گروه، انرژی خود را صرف کنترل اعضای دیگر گروه می‌کنند. این موضوع اغلب از روی میل بداندیشانه چیرگی بر دیگران نیست (و البته گاهی هم هست)، بلکه به خاطر نبود کار بهتری است که افراد با استعدادهایشان انجام دهند. افراد توانا [یا آنان که توانا پنداشته می‌شوند] و زمان کافی و نیاز به توجیه جمع شدنشان دارند، هم‌وغم‌شان را صرف کنترل شخصی و زمانشان را مصروف تخریب شخصیت سایر اعضای گروه می‌کنند و مجادله و بازی‌های قدرت شخصی بر مسائل حاکم می‌شود. زمانی که گروه درگیر ماموریتی است، افراد یاد می‌گیرند که به خاطر هدفی بزرگ‌تر، دیگران را همان‌طور که هستند بپذیرند و بیزاری‌های شخصی خود را فرو گذارند. [در نتیجه] سر راه مجبور کردن دیگران به تعدیل خودشان بر اساس تصور ما از آن چه باید باشند، محدودیت‌هایی ایجاد خواهد شد.

به محض پایان یافتن جلسات آگاهی‌افزایی، افراد جایی برای رفتن نخواهند داشت و بی‌ساختاری هم راهی پیش رویشان نمی‌گذارد. زنان و جنبش یا [با پیکان نقد] به سمت خود و خواهرانشان می‌چرخند یا باید اقدامات دیگری را تعریف کنند. گزینه‌های کمی موجود است. برخی زنان فقط «کار خودشان را می‌کنند» که می‌تواند به میزان قابل توجهی از خلاقیت‌ها بیانجامد که اغلبشان برای جنبش مفیداند. اما این نه گزینه‌ای پایدار برای اکثر زنان است و نه به قطع یقین پرورش‌دهنده‌ی روحیه‌ی تلاش گروهی مشارکتی خواهد بود. زنانی دیگر نیز به کلی از جنبش رانده می‌شوند، زیرا نه می‌خواهند پروژه‌های شخصی را پیش ببرند و نه راهی برای کشف، پیوستن یا آغاز پروژه‌های گروهی که مورد علاقه‌شان باشد، می‌یابند.

بسیاری به سازمان‌های سیاسی دیگری رو می‌آورند که می‌تواند به آن‌ها فرصت آن نوع از فعالیت ساختاریافته و موثر را بدهد که نمی‌توانستند در جنبش زنان پیدا کنند. از این‌رو، برای آن سازمان‌های سیاسی که رهایی زنان را صرفاً یکی از موضوعات بسیاری می‌دانند که زنان باید خود را وقف آن کنند، جنبش زنان زمینی مساعد برای جذب نیروهای جدید است. این سازمان‌ها نیازی به «نفوذ» در جنبش ندارند (گرچه این عدم نیاز، مانع نفوذ مستقیم نشده است). بدل شدن به بخشی از جنبش رهایی‌بخش زنان در این زنان میلی برای فعالیت سیاسی موثر ایجاد کرده است. و آن

هنگام که جنبش زنان هیچ مجرای برای نوپردازی و انرژی این زنان فراهم نمی‌کند، همین میل برای مشتاق کردن آنان برای پیوستن به سازمان‌های دیگر تکافو می‌کند. آن زنانی که به سازمان‌های سیاسی دیگر می‌پیوندند و در عین حال در جنبش‌های بخش زنان نیز می‌مانند یا آنانی که به جنبش‌های بخش زنان می‌پیوندند و در عین حال در سازمان‌های سیاسی دیگر باقی می‌مانند، به نوبه‌ی خود مجرای برای ساختارهای غیررسمی جدید می‌شوند. این شبکه‌های جدید دوستی بیش از آن که مبتنی بر ویژگی‌هایی که پیش‌تر گفته شد باشند، مبتنی بر سیاست مشترکی غیرفمینیستی هستند، اما به شیوه‌ای بسیار مشابه عمل می‌کنند. آن‌ها نیز -چه بخواهند، چه نخواهند- نخبگانی غیررسمی، بی‌برنامه، غیرانتخابی و غیرمسئول خواهند شد زیرا ارزش‌ها، ایده‌ها و جهت‌گیری‌های سیاسی مشترکی دارند [اما ساختاری رسمی ندارند].

نخبگان غیررسمی قدیمی‌تر که در گروه‌های متفاوت جنبش شکل گرفته‌اند، غالباً این نخبگان غیررسمی جدید را تهدید قلمداد می‌کنند. این کمابیش درست است. این شبکه‌های [نخبگان] دارای جهت‌گیری سیاسی به ندرت مثل نخبگان قدیمی صرفاً دنبال گعده‌بازی هستند،^{۲۰} بل که می‌خواهند ایده‌های سیاسی‌شان را تبلیغ کنند، همچنان که ایده‌های فمینیستی‌شان را. این البته طبیعی است، اما درباره‌ی پیامدهایش برای جنبش‌های بخش زنان هرگز به اندازه کافی بحث نشده است. نخبگان قدیمی هم چندان علاقه‌ای ندارند که این تفاوت دیدگاه‌ها را به عرصه‌ی عمومی و علنی بیاورند زیرا که این موجب رسوا شدن ماهیت غیررسمی گروه‌شان خواهد شد.

بسیاری از این نخبگان غیررسمی زیر لوای «بی‌ساختاری» و «ضدیت با نخبه‌گرایی» مخفی شده‌اند. برای مقابله‌ی موثر با رقابت یک ساختار غیررسمی دیگر، این نخبگان ممکن است علنی شوند. امکان وقوع چنین چیزی برای آنان اضطراب‌آور است و پیامدهای خطرناکی دارد. بنابراین، برای حفظ قدرت، بسیار ساده‌تر است که با برجسب‌هایی نظیر «توطئه‌ی سرخ»، «توطئه‌ی اصلاح‌طلبان»، «توطئه‌ی لژیون‌ها» و «توطئه‌ی دگرجنس‌خواهان» ممانعت از ورود اعضای ساختارهای غیررسمی دیگر را توجیه کرد. تنها چاره‌ی دیگر ساختار دادن به گروه به گونه‌ای است که روابط اصلی قدرت را [که در ساختار غیررسمی به صورت پنهان وجود داشت] نهادینه کند. این همیشه ممکن نیست. اگر نخبگان غیررسمی به خوبی سازمان‌یافته باشند و در گذشته به مقدار کافی قدرت‌شان را اعمال کرده باشند، این کار

۲۰- تحلیل متن اشاره به برهه و گروه‌هایی خاص در آن برهه دارد. چه‌بسا در موقعیت‌های دیگر هر دو گروه دنبال جمع کردن پیرو باشند، یا بالعکس این گروه نخبگان قدیمی باشند که بیش‌تر به پیش‌برد سیاست‌های مد نظر خود می‌اندیشد و گروه نخبگان جدیدتر آن گروهی باشند که صرف دور هم جمع شدن برایشان بدل به هدف شده است. ضمن این که الزاماً منش و روش گروه‌های نخبگان قدیمی در جاهای مختلف تنها به اعتبار قدیمی بودن یک‌سان نیست و البته بالعکس همه‌ی گروه‌های نخبگان جدید نیز منش و روش مشابه هم ندارند.

راحت است. چنین گروه‌هایی تاریخچه‌ای با میزانی از اثرگذاری سیاسی در گذشته دارند، چنان‌که استقرار ساختار غیررسمی‌شان ثابت کرده است که ساختار غیررسمی‌شان جایگزینی کافی برای ساختار رسمی است. ساختاریافته شدن چندان عمل‌کرد آنان را تغییر نمی‌دهد با این حال مشخص و نهادین شدن ساختار قدرت عمل‌کردها را در معرض به چالش کشیده شدن رسمی می‌گذارد. گروه‌هایی که بیش از همه به ساختار نیاز دارند، همانانی هستند که کم‌تر از همه ظرفیت ایجاد آن را دارند. ساختار غیررسمی‌شان چندان خوب شکل نگرفته است و ذوب شدن در ایدئولوژی «بی‌ساختاری» آن‌ها را به تغییر تاکتیک بی‌میل کرده است. هرچه گروهی ساختار [رسمی] محدودتری داشته باشد، بی‌ساختاری کم‌تری در ساختار غیررسمی‌اش دارد، و هر چه بیشتر ذوب در ایدئولوژی بی‌ساختاری شده باشد، در برابر آن که توسط گنگی سیاسی قبضه شود، آسیب‌پذیرتر خواهد بود.

از آن‌جا که جنبش در معنای موسعش، همانند اکثر گروه‌های تشکیل‌دهنده‌اش بی‌ساختار است، همانند آن‌ها نیز مستعد اثرپذیری غیرمستقیم است. اما این پدیده خود را به شکلی متفاوت نشان می‌دهد. در سطحی محلی، اکثر گروه‌ها می‌توانند به‌طور خودمختار عمل کنند؛ اما فقط گروه‌هایی که در سطح ملی سازمان یافته‌اند می‌توانند فعالیت در سطح ملی سازمان دهند. از این‌رو اغلب این سازمان‌های فمینیستی ساختاریافته‌اند که در سطح ملی به فعالیت‌های فمینیستی جهت می‌دهند و این جهت فعالیت‌ها اغلب بر اساس اولویت‌های این سازمان‌ها تعیین می‌شود. سازمان‌هایی نظیر سازمان ملی زنان،^{۲۱} اتحاد عمل برای برابری زنان^{۲۲} و برخی کمیته‌های زنان چپ‌گرا در حقیقت تنها سازمان‌هایی هستند که ظرفیت پیش‌برد کارزاری را در سطح ملی دارند. گروه‌های بی‌ساختار رهایی‌بخش زنان مختارند که از کارزارهای ملی حمایت کنند یا نکنند، اما ظرفیت این‌که خودشان کارزاری ملی را راه بیاندازند ندارند. از این‌رو اعضایشان بدل به پیاده‌نظام فرماندهی سازمان‌های دارای ساختار می‌شوند. گروه‌های بی‌ساختار هیچ راهی برای بهره‌مندی از ظرفیت‌های انبوه جنبش در جهت اولویت‌های خود ندارند و حتی نمی‌توانند اولویت‌های خود را تعیین کنند.

هرچه جنبشی بی‌ساختارتر باشد، بر این‌که در کدام راستا پیش می‌رود و در چه فعالیت‌های سیاسی‌ای مشارکت می‌کند کنترل کم‌تری خواهد داشت. این بدان معنی نیست که ایده‌های مختلف پخش و نشر نمی‌شوند. با فرض مناسب بودن شرایط اجتماعی و وجود میزانی از علاقه در رسانه‌ها، ایده‌ها به شکلی گسترده پخش خواهند شد. اما پخش و

National Organization of Women-۲۱

Women's Equality Action League-۲۲

نشر شدن ایده‌ها به معنای عملی شدن آن‌ها نیست؛ بل که فقط بدین معناست که درباره‌ی آن‌ها صحبت شده است. آن‌جایی که می‌توان ایده‌ای را به شکل فردی عملی کرد، ایده عملی می‌شود؛ اما آن‌جایی که برای عملی شدن به قدرت سیاسی هماهنگ نیاز باشد، آن ایده عملی نمی‌شود.

مادام که جنبش زنان خود را وقف نوعی از سازماندهی می‌کند که بر گروه‌های بحث کوچک غیرفعالِ دوستان تاکید دارد، بدترین مصادیق و معایب بی‌ساختاری احساس نخواهند شد. اما این سبک از سازمان‌دهی محدودیت‌های خودش را دارد؛ از نظر سیاسی سترون و انحصاری بوده و علیه آن‌زنانی که با شبکه‌های دوستی پیوند ندارند یا نمی‌توانند داشته باشند تبعیض‌آمیز است. آنان که به خاطر طبقه، نژاد، شغل، تحصیلات، وضعیت تأهل و خانواده، شخصیت و... متناسب با مناسباتی که از قبل موجود بوده نیستند، به ناچار از تلاش برای مشارکت مایوس خواهند شد و آنان که متناسب [با مناسبات موجود] هستند، نفعشان در این است که امور را به شکل فعلی حفظ کنند.

منافع گروه‌های غیررسمی با ساختار غیررسمی موجود حفظ خواهند شد و جنبش برای این‌که تعیین کند چه کسانی باید در جنبش قدرتی داشته باشند راهی نخواهد داشت. این‌که جنبش آگاهانه افرادی را برای اعمال قدرت انتخاب نکند، اعمال قدرت را از بین نمی‌برد. تنها کاری که این انتخاب نکردن می‌کند، از بین بردن حق مطالبه‌گری افراد از آنانی است که اعمال قدرت و نفوذ می‌کنند و در قبال اعمال قدرتشان مسئول‌اند. اگر جنبش به پخش کردن قدرت تا حد ممکن ادامه دهد چون می‌داند نمی‌تواند از آنان که مسئول‌اند مسئولیت مطالبه کند، از این‌که فرد یا گروهی کاملاً چیرگی یابند پیش‌گیری خواهد کرد. اما در عین حال این امر جنبش را بی‌تاثیر می‌کند. می‌توان و باید راهی میان تسلط و بی‌تاثیری یافت.

این مشکلات الان به چشم می‌آیند، چون ماهیت جنبش محکوم به تغییر است. اصلی‌ترین کارکرد جنبش رهایی‌بخش زنان دیگر آگاهی‌افزایی نیست. به خاطر پوشش رسانه‌ای گسترده در دو سال گذشته و انتشار تعداد قابل توجه کتاب‌ها و مقالات علنی‌ای که دست به دست می‌شوند، همگان با جنبش رهایی‌بخش آشنا شده‌اند. مسائل جنبش مورد بحث قرار می‌گیرند و افرادی که هیچ رابطه‌ی علنی‌ای با هیچ‌یک از گروه‌های جنبش ندارند گروه‌های غیررسمی رپ تشکیل داده‌اند. کار صرفاً آموزشی نیز نیازی عمومی نیست.^{۲۳} جنبش باید سراغ ماموریت‌های دیگری هم برود. لازم است که جنبش به شکلی هماهنگ به تعیین اولویت‌ها، مفصل‌بندی اهداف و پیگیری مقاصدش بپردازد. برای این امر، جنبش باید در سطوح محلی، منطقه‌ای و ملی سازمان یابد.

۲۳- این جمله در نسخه‌ی نهایی این جستار که فریمن در وب‌سایت خودش منتشر کرده وجود ندارد، اما در برخی نسخه‌های قدیمی‌تر مانند آنچه در جزوه‌ی انجمن کارگران آنارشسیت (گروه کینگستون) منتشر شده، آمده است.

اصول ساختاردهی دموکراتیک

به محض این که جنبش دلسبتگی سرسختانه به ایدئولوژی «بی‌ساختاری» را رها کند، دستش برای توسعه‌ی آن شکل‌هایی از سازمان‌دهی که متناسب با کارکردی سالم لازم باشد، باز خواهد شد. این به معنای از آن طرف بام افتادن و پیروی چشم‌بسته از اشکال سنتی سازمان‌دهی نیست و البته چشم‌بسته همه‌ی این اشکال سنتی را هم نباید رد کرد. برخی شیوه‌های سنتی مفید هستند، البته نه ایده‌آل؛ برخی از آن‌ها به ما ایده‌هایی می‌دهند که چه باید یا نباید بکنیم تا با حداقل تحمیل هزینه به افراد در جنبش به اهدافی مشخص برسیم. اغلب ما باید انواع مختلف ساختاردهی را آزمایش کنیم و تکنیک‌های متنوعی را برای استفاده در موقعیت‌های مختلف بر سازیم. روش تقسیم با قرعه یکی از این ایده‌هاست که از جنبش الهام گرفته شده است و گرچه در برخی مواقع مفید است، در همه‌ی شرایط قابل اجرا نیست و به ایده‌های دیگری برای ساختاردهی نیاز است. اما پیش از آن که دست به کار آزمایش‌های حساب‌شده شویم، باید بپذیریم که هیچ‌چیز بد ذاتی‌ای در ساختار وجود ندارد، مگر افراط در استفاده از آن.

وقتی که درگیر این فرایند آزمون و خطا هستیم، چند اصل هم وجود دارند که برای ساختاردهی دموکراتیک و اثربخشی سیاسی ضروری هستند و می‌توانیم گوشه‌ی ذهنمان داشته باشیم:

۱- دادن اختیارات و قدرت مشخص به افرادی مشخص برای انجام وظایفی مشخص از طریق فرآیندی دموکراتیک. پیش‌فرض بودن این که افراد چه کاری را به عهده گیرند یعنی آن کار به صورتی قابل اتکا انجام نخواهد شد. اگر افراد برای این که کاری را انجام دهند انتخاب شوند و یا ترجیحاً بعد از این که برای انجام آن علاقه نشان دادند [انتخاب شوند]، تعهدی خواهند داشت که به راحتی نمی‌شود از کنار آن بگذرند.

۲- الزام آنان که اختیارات و قدرتی بدان‌ها تفویض شده به مسئول بودن در برابر آنان که انتخابشان کرده‌اند. این شیوه‌ای است که گروه‌آنها را که در جایگاه قدرت هستند کنترل می‌کند. البته افراد ممکن است اعمال قدرت کنند، اما این گروه است که درباره نحوه‌ی اعمال قدرت حرف آخر را می‌زند.

۳- توزیع قدرت و اختیارات در میان تعداد هرچه بیشتری از افراد به سادگی امکان‌پذیر است. این از انحصار پیش‌گیری می‌کند و آنان که در جایگاه قدرت هستند را ملزم می‌کند که موقع استفاده از قدرت با افراد زیادی مشورت کنند. این همچنین به افراد زیادی امکان می‌دهد تا برای وظایف مشخصی مسئولیت داشته باشند و از همین رو مهارت‌های گوناگونی را بیاموزند.

۴- چرخش وظایف میان افراد. مسئولیت‌هایی که برای مدت طولانی به عهده‌ی یک نفر باشد، چه رسمی و چه غیررسمی بدل به «مایملک» آن فرد می‌شود و گروه به سادگی نخواهد توانست آن را از او بگیرد یا کنترل کند.

بالعکس، اگر وظایف خیلی زود گردش کنند افراد برای یادگرفتن کارشان و رسیدن به حس رضایت از این‌که دارند کار مفیدی انجام می‌دهند زمان نخواهند داشت.

۵- اختصاص وظایف بر اساس عقلانیت. انتخاب کسی برای یک جایگاه به دلیل این‌که گروه او را دوست دارد یا دادن کاری دشوار به کسی چون کسی از او خوشش نمی‌آید، در درازمدت نه به گروه خدمتی می‌کند نه به فرد. توانایی، علاقه‌ی خود فرد و مسئولیت‌پذیری باید دغدغه‌های اصلی در چنین انتخابی باشند. افراد باید فرصت داشته باشند مهارت‌هایی بیاموزند که بلد نیستند، اما این از طریق نوعی برنامه‌ی «کارآموزی» بهتر محقق می‌شود تا با روش «یا غرق شو یا شنا یاد بگیر». این‌که فردی مسئولیتی داشته باشند که نتواند درست انجامش دهد برای او تحقیرکننده است. بالعکس، گرفتن فرصت انجام کاری از فرد که می‌تواند آن را به خوبی انجام دهد افراد را به رشد دادن مهارت‌های هم تشویق نمی‌کند.^{۲۵} زنان به دلیل شایستگی‌هایشان در طول بخش بزرگی از تاریخ بشریت مجازات شده‌اند؛ قرار نیست که جنبش‌رهای بخش زنان هم این فرآیند مجازات را تکرار کند.

۶- گردش اطلاعات میان همه در بازه‌های زمانی هرچه کوتاه‌تر. اطلاعات، قدرت است.^{۲۶} زمانی که شبکه‌ای غیررسمی ایده‌ها و اطلاعات جدید را خارج از گروه اصلی بین اعضایش پخش می‌کند، یعنی آن افراد خاص بدون مشارکت اعضای گروه وارد فرآیند شکل‌دادن به یک نظر و موضع شده‌اند. هرچه کسی بیشتر از این‌که کارها [از جمله تصمیم‌سازی] چه‌طور انجام می‌شود و ماجرا چیست باخبر باشد، از نظر سیاسی هم موثرتر خواهد بود.

۷- دسترسی برابر به منابع مورد نیاز گروه. این همیشه به صورت کامل ممکن نیست، اما باید برایش تلاش کرد. کسی که بر منبعی مورد نیاز انحصار دارد (مانند پرینتری که مالکش شوهر اوست یا تاریک‌خانه‌ی عکاسی) می‌تواند دل‌بخوانانه بر بهره‌مندی گروه از آن منبع اثرگذار باشد. مهارت‌ها و اطلاعات نیز منابعی هستند. تنها زمانی که اعضا بخواهند چیزهایی که می‌دانند به دیگران یاد بدهند، مهارت‌های اعضا به شکلی عادلانه در دسترس خواهد بود.

۲۵- زیرا که فرد از ترس آن‌که کنار گذاشته شود یا بدون دلیلی عقلانی برای انجام کاری انتخاب نشود، مهارت‌های مورد نیاز برای کار خود یا سایر مهارت‌های خاصی که دارد را به دیگران آموزش نمی‌دهد تا برای انجام برخی کارها بی‌رقیب و تنها فرد دارای مهارت کافی باشد.

۲۶- همان‌طور که فریره و فوکو -گرچه از دو موضع متفاوت- می‌گویند، دانش نیز رکن مهمی در کسب، حفظ و اعمال قدرت است. اما تنها در گردش بودن اطلاعات نیست که مهم است. ممکن است برخی از اعضای گروه ندانند با آن اطلاعات چه می‌توان یا چه باید کرد و بالعکس برخی با دانستن اهمیت هر اطلاعاتی از آن برای اهدافی که خودشان می‌خواهند، مانند سخنرانی و انتشار مقاله یا هر اقدام دیگری با هدف افزایش سرمایه‌ی اجتماعی و فرهنگی فردی خود استفاده کنند یا حتی خیلی ساده آن را برای تغییر جهت‌گیری‌های گروه مورد استفاده قرار دهند. از همین‌روست که باید به مواردی که فریمن برمی‌شمرد، مالکیت جمعی بر اطلاعات و دانش و فرایند مشارکتی تولید دانش را نیز افزود.

زمانی که این اصول به کار گرفته شوند، تضمین می‌کنند گروه هر ساختاری را که ایجاد کند، کنترل و نسبت به خود مسئولیت‌پذیر می‌کند. دسته‌ی افراد دارای اختیارات و قدرت پخش می‌شود و منعطف، باز و موقتی خواهد بود. این افراد در موقعیتی نخواهند بود که به سادگی قدرت خود را نهادینه کنند زیرا که تصمیم‌نهایی را گروه می‌گیرد: این که چه کسی قدرت و اختیار داشته باشد.^{۳۷}

این متن ترجمه‌ای است از:

Jo Freeman . The Tyranny of Structurelessness

تاریخ انتشار اول در [سایت بیدارزنی](#): ۲۳ شهریور ۱۳۹۸

فروردین ۱۴۰۳ | [نسخه‌ی ورد](#)

- این پیشنهادات و ملاحظات فریمن هرچند قابل توجه هستند، توجه به دو نکته ضروری است. اولاً این موارد همیشه شرط کافی نیستند و فریمن کمی نسبت به آن‌ها خوش‌بین است. به عنوان مثال، یک گروه نخبگان در صورتی که با یک‌دیگر روابط بسیار نزدیکی داشته باشند یا عقلانیتی مشترک بین‌شان حاکم باشد، ممکن است آگاهانه یا ناآگاهانه ظواهر امر را حفظ کنند در حالی که همچنان بر اساس مناسبات محفلی خود عمل کرده و در ساختار رسمی صرفاً صحنه‌پردازی می‌کنند. و ثانیاً، پویایی‌ها و الزامات طراحی و بازبینی ساختار به علنی یا غیرعلنی بودن فعالیت‌ها و ملاحظات امنیتی نیز بستگی دارد. البته این نباید به معنای آن باشد دیگرانی استبدادی مبتنی بر ساختار را توجیه کنند. بل که هدف یافتن روش‌ها و مسیری است که همه‌ی این ملاحظات را در نظر گیرد.

منڙپوڻ
Manjanigh

